عنوان مقاله: سهم ابدیت در ادبیات

بیگلی، بهزاد

رسول رضا

مست چون گردم معانی در دلم حاضر شود وز دلم غایب شود آن گه که گردم هوشیار

عنصری

مناسب‏ترین تعریفی که در سنّت ادبی از شعر دست داده این‏ است که:«شعر کلام مخّیل است.»1البته در بدو امر اندیشمندانی‏ چون سقراط شعر را از دیدگاه اخلاقی نگریسته‏اند.در نظر سقراط غایت هدف فنونی چون شعر،ایجاد لذّت و خوشایندی بوده است. به همین دلیل وی شعر را بی‏فایده می‏دانست و حتی زیبایی آن را منکر بود.او پدیده‏ای را زیبا می‏دانست که سودمند باشد و از آنجا که شعر را سودمند نمی‏دید،برای آن زیبایی و هنر نمی‏شناخت.

اخلاف سقراط-چون افلاطون-نیز به تبعیت از نظرات استاد خود شعر را چنان بی‏ارزش می‏دانستند که در رساله‏هایی چون فدروس، جمهور و ایون،شعر را نوعی هذیان معرفی کرده‏اند و شاعر را به‏ عنوان شخصیتی آشفته حال و پریشان که آن را خلق می‏کند. افلاطون در رسالهء جمهور،شاعران را به خاطر تأثیرات نا به جای‏ اخلاقی‏شان شایسته ورود به اتوپیای خود نمی‏داند.

در این میان رسالهء«ایوان»تنها رسالهء افلاطونی‏ست که صرفا شعر و شاعری را به نقد می‏کشد و در نهایت به علم نبودن ادبیات‏ می‏رسد:«چراکه نه آن را می‏توان به تعلم کسب کرد و نه می‏توان‏ به دیگران آموخت.»امّا ارسطو-به عنوان نخستین پژوهنده در مسایل ادبی-در رسالهء«فن شعر»2خود برخلاف نظرات افلاطون‏ و شاگردانش،هدف شعر را چیزی وارتر از فایدهء اخلاقی محدود آن‏ می‏داند،و نهایت هدف شعر را خوشایند می‏شمارد.3او اصل شعر را در معنی و مضمون آن می‏جوید و وزن را وابسته به نظم شعر می‏شمارد.4از دیدگاه ارسطو بنیاد شعر بر خیال استوار است و دامنهء تفکر آن چنان عمیق است که دی لویس‏5شاعر معاصر انگلیسی‏ در کتاب معروف خود دربارهء خیال شعری،«ایمژ»یا خیال را عنصر ثابت شعر معرفی می‏نماید.6این دیدگاه بدیع و نگاه ریطوریقایی‏ ارسطو به شعر در رسالهء«فن خطابه»8تا دوران رنسانس از نظرها افتاد و پس از این دوره بود که مباحث و تمایزات وی دربارهء نظم و شعر دوباره مطرح شد.

در اسلام نیز بررسی شعر دارای پیشینهء گرانباری‏ست.قدامة بن‏ جعفر در نقد شعر خود،شعر را کلام موزون و مقفّایی می‏داند که به‏ معنایی دلالت کند.شاید این تعریف با آنچه جاحظ بافته‏ای از تصاویر می‏داند8را بتوان مبنای تعاریف فنون ادبی در میان صاحب‏نظران‏ آن دانست،چراکه شعر را در دو حوزهء«چه گفتن»و«چگونه گفتن» یا به عبارتی«وزن و قافیه»و«معنا و مضمون»تعریف می‏نمایند. تعریف جاحظ تاکنون نیز در بین علمای فنون بلاغت معتبر است، اما دو حوزهء نظم و شعر هیچگاه در طبقه‏بندیهای سنتی ادبیات، تمایز آشکاری نیافته‏اند،چراکه آنچه در هر دو مشترک است عناصر وزن و قافیه است.به قول استاد دکتر شفیعی کدکنی«ادیبان قدیم‏ با همهء توجهی که به اهمیت صور خیال در شعر داشته‏اند،دربارهء سهم خیال در ساختمان شعر کمتر سخن گفته‏اند و علّت این سکوت‏ را بیشتر باید در طرز تفکر آنها نسبت به شعر و مفهوم آن جستجو کرد،و از آنجا که بیشتر به«ظاهر»و«شکل شعر»نظر داشته‏اند و جوهر شعری کمتر مورد تووجه ایشان بوده است،از اهمیت خیال در ساختمان شعر کمتر سخن گفته‏اند...»9

و حتی در مباح سنّتی سبک‏شناسی ادبی نیز آنچه باعث‏ شناخت و طبقه‏بندی آثار می‏شد را باید در ساختار ظاهری شعر دانست،10امّا در روش مدرن مطالعه و بررسی سبک‏شناسی شعر از نظریه‏های ادبی بهره گرفته می‏شود11که در حقیقت به شالودهء معنایی و بعد پنهان،توجه جدی دارد.از این نظر می‏توان گفت‏ حوزه‏های نظری که با توجه به نقش‏های زبان براساس دیدگاه‏ رومن یاکبسون مطرح می‏شود12،نفس معانی را در کتاب اسلوب‏ بیان قرار داه و هر دو را از منزلتی همسان مقایسه وتطبیق می‏دهد. گفته‏اند«المعانی مطروحة فی الطریق»13و بنابراین در باور شرق حوزهء معانی هیچگاه محدود و مبسوط نبوده است،چراکه هر ادیبی به تبعیّت از این قاعده می‏توانسته و می‏تواند به خلق معانی‏ جدید پرداخته و راهی جدید در توصیفات ادبی خود و معاسرانش‏ بگشاید.امّا در حوزهء ادبیات قرن بیستم،حرکتهای دیگری شکل‏ گرفته است که تأثیرات آن نیز در ادبیات معاصر به خوبی مشهود است‏14.امروز بیشترین سعی ناقدان بزرگ و فلاسفهء جمال‏شناسی‏ از رولان بارت‏15گرفته تا اومبر تو اکو16بر این است که ثابت کنند هر چه هست در ذهن و ضمیر خواننده است و متن در این میان‏ بهانه‏ای بیش نیست.17به زبان ساده می‏خواهند منکر چیزی به‏ نام«معنی»در هنرها و ادبیات به ویژه شعر شوند.البته این تفکر در بین ما نیز پیشینه‏ای دورادور داشته است،چنانکه در نامه‏های‏ عین القضات همدانی‏18شعر چون آینه‏ای‏ست که«هر که در او نگه کند،صورت خود می‏تواند دید»چرا که از نظر وی«شعر را در خود هیچ معنی نیست.»19

می‏توان گفت تمام تلاش بزرگان حکمت و متفکرین معاصر برای رسیدن به شاخص معانی در شعر،مصروف بر این است که‏ جستجو در ماهیت شعر را در تفاوتهای ظاهری و زبانی آن کنار بگذارند و به هر دو مفهوم ظاهر و محتوا-به صورت همزمان- بپردازند.کروچه،از زیباشناسان معروف،«بیان و زیبایی»را دو مفهوم‏ جداگانه نمی‏داند،بلکه از نظر او مفهوم مشترکی بین این دو وجود دارد که هر کدام از این دو کلمه مترادف می‏تواند برای آن استفاده‏ شود.20آرکیباد مک لیش(1982-1892)شعر را در همهء زبانها شعر می‏داند و فقط تفاوت زبانها را عامل گوناگونی ساخت شعرها عنوان می‏کند.21او در بیان«هنر شعر»22خود چنین می‏سراید:

A poem should not mean

But Be

از دیدگاه او«شعر نباید مفهومی جز شعر بودن داشته باشد.»24 او شعر را بی‏واژه می‏داند«همچون پرواز پرندگان»:

A poem should be wordless

As the flight of Birds...

شاید بتوان این تفکر را که«اثر هنری فقط در خود و برای خود وجود دارد و به دیگر سخن،اثر ادبی هیچ منظوری فراتر از هستی‏ خود دنبال نمی‏کند.»24در ذیل تعاریف مربوط به متون ادبی بهترین‏ مسیر برای تشریح موضوع مقاله دانست.از نخستین کسانی که‏ این مفهوم را بار دیگر در سدهء بیستم میلادی احیا کرد به به کار گرفت،تی.اس.الیوت شاعر و منتقد انگلیسی آمریکایی(1955- 1888م)بود.او می‏گفت شاعر برای بیان معانی‏اش باید زبان را گسترده یا حتی بجا کند و این زبان باید هر چه فراگیرتر،پر دلالت‏تر و تلویحی‏تر باشد.25الیوت در واقع به شاعران همعصر خود یاد داد که همراه با پیچیدگی و ذهنی کردن معانی شعر می‏توانند به زبان‏ محاوره جمعی نزدیک شوند.او در نظریه«هم‏پیوندی عینیت با ذهنیت»خود تلاش می‏کند که حدّ اعلای بهره را از ظرفیت‏های‏ الفاظ و تعابیر اتخاذ کند و احساسات را چنان تلویحی ارائه دهد که‏ معانی زیادی را بتوان از آن تداعی نمود.شاید یکی از اصلی‏ترین‏ دلایل رهیافت الیوت متفکر به این حیطه را می‏توان در نگاه آسمانی‏ او به ماهیت ادبیات دانست،چنانکه در اواخر عمر او،شعرهایش را درگیر با مضامین مذهبی عمیق می‏بینیم.اصولا نگاه الیوت به‏ ادبیات معاصر نگاهی انتقادی بود.او در مقالهء معروف نقد ادبی خود از اینکه سهم معنویت و«نگاه به آسمان»در ادبیات وقت انگلستان‏ تقلیل واضحی یافته سخت گله‏مند بود و همین موضوع را که در امروز بیشترین سعی ناقدان بزرگ و فلاسفهء جمال‏شناسی‏ از رولان بارت گرفته تا اومبر تو اکو بر این است که ثابت‏ کنند هر چه هست در ذهن و ضمیر خواننده است و متن در این میان بهانه‏ای بیش نیست.

هر گاه مفاهیم شاعرانه با حقیقت ازلی وجود گره می‏خورد به ادبیاتی منجر می‏گردد که سهم عمیقی از«ابدیّات»و «ازلیّات»دارد،خواه این تعابیر از طریق وحی نبوی مبنای‏ الهامات شاعرانه قرار گیرد و خواه از طریق دیگر.

سرهء نظری او همواره نمودی چشمگیر داشت می‏توان در سروده‏های‏ وی پس از گرویدنش به آیین کاتولیک(1927)به عینه مشاهده‏ نمود.با این دلایل باید گفت آنچه در پیشرفت و جاودانگی مسیر شاعری مؤثر است،نه فرم و محتوا بلکه همسویی این دو با چاشنی‏ داشته‏های عمیق و ازلی شاعران می‏باشد و همواره در طول تاریخ‏ ثابت شده است که شعرهای ماندگار را معمولا با مضامین درونی‏تر و نگاه شهودی‏تر می‏توان دریافت نه صرف فرم محتوای تأثیرگذارشان.

در حقیقت هر گاه مفاهیم شاعرانه با حقیقت ازلی وجود گره‏ می‏خورد به ادبیاتی منجر می‏گردد که سهم عمیقی از«ابدیّات»و «ازلیّات»دارد،خواه این تعابیر از طریق دیگر بهر حال دلالت واضحی بر رحمانیت روح شارع خواهد داشت که«الشعراء تلامیذ الرحمان».26 بی‏جهت نیست که امام خمینی(ره)عارف عصر حاضر،شعر را «بالاترین لسان»می‏دانست،چون شعر با وزن و آهنگ ذاتی خود بیشترین تأثیر را بر روح و روان مردمان به جای می‏گذارد،اگر ملهم‏ از نفخه‏های رحمانی بر روح و روان شاعر باشد،ذات معنویت را در جامعهء مخاطبین خود به اصالت می‏رساند و این چیزی‏ست فراتر از استعداد شاعران.چنانکه قرآن در وصفشان می‏گوید:«و انّهم یقولون‏ ما لا یفعلون»27

بحث بر سر انتقاد از مشیّت شاعرانه نیست وگرنه در مورد نگاه قرآن به شاعران قلمفرساییها می‏توان کرد،چنان‏که‏ بسیاری شعرا و متکلمین در این حوزه غور کرده‏اند و در معانی و الفاظ آن چه سروده‏ها که سروده نشده است.خاقانی در تمنّای‏ شاعرانه خود به درگاه ربوبی اظهار می‏دارد که:

مرا به منزل«الا الذین»فرود آور فروگشای ز من وصف سورهء شعرا28

و باز تاکید می‏شود که این خواسته محقق نمی‏گردد مگر با مساعی ذهن و بیان شاعران در درک و بهره‏وری از الهامات معنوی‏ و ابدی وجود.زیرا با ارائه مستندات فوق و با علم به اینکه بین‏ صاحبنظران همواره تعاریف نسبی برای وجود و عدم وجود معانی‏ در شعر مطرح شده است،و از طرفی فرم ظاهری آن نیز همواره‏ دستخوش دگرگونیها و گوناگونیهای بی‏شمار بوده است،تنها می‏توان‏ به ماهیت ازلی و ابدی در سروده‏ها تکیه کرد تا بتوان اصالت شعر را در همیشهء تاریخ اذهان ثبت نمود.

گواه این مطلب آنجاست که در اوج دوره‏های انحطاط ادبی‏ نیز شاهد سروده‏های شگفت‏آوری هستیم که ماندگاری فراتری‏ نسبت به برخی اشعار دورانهای طلایی شعر و ادبیات دارند.پس‏ نمی‏توان با دوره‏شناسی ادبیات به ارزش گذاری کلّی آثار پرداخت. اما می‏توان با شناخت بطئی موضوعات شعری به علل جاودانگی‏ و درخشندگی اشعار«ابدی»پی برد.

حقایق وجود را،اول روح و روان شاعران جامعه درمی‏یابد و سپس این انتقال حقایق به روان مردمان‏ «با زبان شعر»صورت می‏گیرد،رسالتی که در شأن خود کم از نبوّت ندارد.

گاهی بزرگترین عامل خیانت انسان در امانت الهی عرضه شده بر وی را می‏توان در آگاهیهای ناچیز بشر دانست.هرگاه بشر به آگاهی خود وقوف یافته،در رعایت امانت الهی وهن بیشتری نموده است‏ و این در مورد شاعران نیز مصداق دارد.

در مورد«سهم ابدیات»در ادبیات بشری می‏توان سخنهای‏ بسیاری گفت چراکه این حوزه هنوز-آنچنان که باید و هست- مدنظر متفکران و صاحبنظران قرار نگرفته است و جای پرداخت به‏ این مسئله واقعا در میان داشته‏های ادبیات ما خالی‏ست.کسی هنوز نیامده است که سیر نظریه بلاغت و تطور کلام را در متون ادبی با ریشه‏های رحمانی روح شاعران و ادیبان پیوند بزند و در این پیوند به دنبال الهامات شاعرانه‏ای باشد که گاهی شعر را به بالاترین بیان‏ و وسیع‏ترین مضامین رسانده است بدون اینکه شخصیت شاعران‏ را بتوان به حدّاعلای شعور بشری-و گاه فراتر از آن-محق دانست. از نگاه متقدّمان همواره به شاعر به عنوان سازندهء افقهای‏ فکری جامعه و تاریخ نگریسته شده است که در ضمیر خود به‏ مفاهیمی والاتر از ادراک بشر و فروتر از الهامات وحی الهی دست‏ یافته‏اند.این بینابینی ادراکات شاعرانه-چنانکه بارز است-دلیل‏ واضحی نشان می‏دهد بر برتری محسوسات شاعران نسبت به دیگر طبقات جوامع بشری.یعنی اینکه حقایق وجود را،اول روح و روان‏ شاعران جامعه درمی‏یابد و سپس این انتقال حقایق به روان مردمان‏ «با زبان شعر»صورت می‏گیرد،رسالتی که در شأن خود کم از نبوّت‏ ندارد.نظامی می‏سراید:

طرفه حدیثی که سخن‏پروری است‏ سایه‏ای از سایهء پیغمبری‏ست‏ پیش و پسی بست صف کبریاء پس شعرا آمد و پیش انبیاء

امّا درجات درک و بیان حقایق را بادی معطوف به نفی آدمی‏ دانست نه طبقهء شاعران.اینکه در بیان هر دریافت بشری از حقایق‏ ازلی و ابدی،که امین وحی باشند و بی‏هیچگونه کم‏وکاست و افزونهای نفسانی به بیان آیات رحمانی بپردازند،حال آنکه در هر طبقه‏ای از مردمان می‏توان براساس«هوی»سخن گفت.29حتی‏ پروردگار در جایی بر رسول خود نهیب می‏زند که اگر کلمه‏ای بر وحی الهی می‏افزود،هر آینه به تباهی و نابودی کشانده می‏شد ولو اینکه در مسیر حکمت بی‏انتها خویش بر امانتداری رسول واقف‏ است،اما این تنها اهمیت امانتداری در معارف رحمانی را به اثبات‏ می‏رساند که مختصّ به روح رسولان الهی‏ست.

تنها برداشتی که در اینجا واشح است،اشارهء پروردگار بر خیانتهای‏ بشری در امانت‏داری الهی‏ست،چنانکه در فرازی از قرآن درمی‏یابیم‏ عرضهء امانت الهی بر انسان«ظالم و نادان»انجام گرفته است.30 مبنایی که در آینهء شعر حافظ به عینه منعکس شده و قابل تأمل‏ می‏باشد:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهء فال به نام من دیوانه زدند

و تناظر واژه‏های«آسمان-امانت و دیوانه»در آیات قران و بیت الغزل حافظ در این میان تماشایی‏ست چراکه انسان جهول‏ (دیوانه)بر دریافت امانت الهی همت نموده است و بار امانت را در ملغمهء نفسانیات خود همواره‏ترین خیانت و ظلم نموده است.تنها در جایی این امانت خدایی محفوظ می‏ماند که بشر از تمنیّات درونی‏ خود کمتر باطن این امانت را آلوده ساخته باشد.

گاهی بزرگترین عامل خیانت انسان در امانت الهی عرضه شده‏ بر وی را می‏توان در آگاهیهای ناچیز بشر دانست.هرگاه بشر به‏ آگاهی خود وقوف یافته،در رعایت امانت الهی وهن بیشتری نموده‏ است و این در مورد شاعران نیز مصداق دارد.اصولا سواد شاعر،او را به سمت‏وسوی دریافت«معانی»می‏برد و آن چیزی که در وحی‏ الهی انبیا را پیش می‏برد همانا«مبانی»علم الهی‏ست و نه«معانی» آن.«سواد»را متکلمان به سیاهی نیز تعبیر نموده‏اند(چنانکه در مفهوم عربی آن نیز بدان معناست)امّا شاعر به سپیدی درون محتاج‏ است تا حقایق وجود را آنگونه که هست بنماید و علم و آگهی شاعر، گاهی به منزلهء زنگاری بر آینهء دریافت‏های او از حقایق است مگر در نهایت خودسازی و کرامت نفس او،که خود امری‏ست خارج از موضوع مقاله.

گاه تعالی«مبنا»در شاعران بر«معناپردازی»ها آنان،موجب‏ کشف و شهود حقایق بزرگی شده چنانکه امّی‏ترین شاعران را نیز به ارایه و بیان حقایقی واداشته است که دیگران با ریاضتها و نفس‏کشیهای طولانی و عالمانه بدان رسیده‏اند.شاعری می‏سراید:

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت

در حیرتم که باده‏فروش از کجا شنید

پس سیلان مبانی را می‏توان ورای کشف و شهود در تجربیات‏ خارق العاده‏ای دانست که در روح و قلب ویژه‏ترین بندگان جلوه‏ می‏کند و گاه ممکن است نور این حقایق بر روح و روان مردمانی‏ بتابد که بهره‏ای از این تعالیم معنایی نداشته‏اند،همانند تعبیر و تأمل‏ سورهء شعرا در وصف شاعرانی که«می‏گویند و از آن چیزی هم‏ نمی‏دانند.»در حقیقت نقل مضمونهای الهی بر روح و روان مردمان، کاری‏ست بس دشوار که شاعران در ایفاء این رسالت نقش خطیری‏ دارند.شاعران اگر بر مدار«اصالت مضمون»باشند،به استواری بیان‏ خواهند رسید و دامنهء کلام شعری خود را در پیکرهء تاریخ،ماندگارتر خواهند ساخت.شهریار در وصف این«نقل به مضمون»ها می‏سراید:

تو شهریار به مضمون بلند دار سخن‏ هر آن سخن که جهانگیر شد،به مضمون شد31

در حقیقت راز ماندگاری شهریاران سخن در تبعیت کلام آنان‏ از مضامین ابدی الهی‏ست و این نیست مگر به مدد رهیافت شاعر به مبانی متعالی حقایق وجود،این شاعران از ورای فرم و محتوا به‏ خلوص و اصالت بیان در ایفای مسئولیت شاعرانهء خود می‏اندیشند و روشنگری را تا رسیدن به طغرای قبول الهی بها می‏دهند:

شعری به فصاحت و بلاغت گفتن‏ سهل است ولو که عالی و عرفانی‏ امّا که رساندنش به طغرای قبول‏ هرگز ندهد دست به این آسانی‏ کاین گوهر شب‏چراغ باشد نایاب‏ وآن بی‏حد و حصر گوهر عمانی‏32

پانوشتها:

(1).ابن سینا در شرح رسالهء فن شعر ارسطو،نقل از کتاب صور خیال‏ در شعر فارسی،تألیف دکتر شفیعی کدکنی،نشر آگاه(چاپ هفتم)تهران‏ 1378،صفحه 29

(2).بوطیقا،یکی از صورتهای هشت‏گانه منطق ارسطو

(3).ر ک به ارسطو و فن شعر،تالیف و ترجمه دکتر عبد الحسین زرین‏ کوب،نشر امیرکبیر،تهران 1375

(4).ر ک به«از زبان‏شناسی به ادبیات»تألیف کورش صفوی،چشمه، تهران 1373،صص 72-67